

مقایسه جهات تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی

مهدی حسن‌زاده*

چکیده

بیان قانونگذار ایران در شمردن جهات نقض در تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی، متفاوت است. این تفاوت بیان، در برخی از مصادیق، منطقی است. ولی در برخی دیگر، منطقی به نظر نمی‌رسد و نیاز به بررسی دارد. در مجموع با بررسی مقایسه‌ای جهات نقض در تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی مشخص می‌شود، برخی از جهات، بین هر سه شکایت مذکور مشترک است. با وجود این، بخش قابل توجهی از جهات در تجدیدنظر و فرجام سبب نقض رأی می‌شوند ولی در اعاده دادرسی موجب نقض حکم نمی‌شوند. تعداد اندکی نیز صرفاً در تجدیدنظر و اعاده دادرسی نقض رأی را در پی دارند.

واژه‌های کلیدی: جهت نقض رأی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی.

۱. مقدمه

جهات درخواست تجدیدنظر در ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، اعلام شده‌اند. این جهات با آنچه پیش از آن در ماده ۲۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعلام شده بود، هماهنگ است. این در حالی است که در قانون آیین دادرسی

* استادیار حقوق خصوصی دانشگاه قم m.hasanzadeh@qom.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۸

مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) پژوهش مقید به جهات معینی نشده بود. به همین خاطر نویسندگان حقوقی نیز پژوهش را از طرق عادی شکایت اعلام کرده بودند، که مقید به جهت خاص نبود (متین‌دفتری، ۱۳۷۸: ۱۰۰؛ واحدی، ۱۳۷۷: ۲۰۰) و برخی، فلسفه دو مرحله‌ای بودن رسیدگی را رفع اشتباهات احتمالی در رسیدگی بدوی اعلام کرده‌اند (مدنی، ۱۳۷۵: ۵۳۷؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

همانطور که یکی از حقوقدانان اعلام کرده است (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۲) عدم شمارش جهات پژوهش در قانون سابق موافق با ماهیت این شکایت است و شمارش جهات تجدیدنظر در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (ماده ۲۵) و قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۳۴۸) قابل انتقاد است، با این استدلال که تجدیدنظر، قضاوت دوباره و رسیدگی مجدد و بازبینی موضوع است و با اعتراض به رأی دادگاه بدوی، دادگاه تجدیدنظر مکلف است، موضوع را دوباره رسیدگی نماید. بنابراین، نباید تجدیدنظر خواه را مکلف به تصریح جهت یا جهات خاص کرد.

در قانون آیین دادرسی مدنی به ویژه در ماده ۳۷۱، جهات نقض فرجامی در دیوان عالی کشور بیان شده‌اند و ماده ۴۲۶ آن قانون، جهات اعاده دادرسی را بر شمرده است. برخلاف تجدیدنظر و فرجام که در آن‌ها جهات نقض در مواردی، عناوینی کلی است که مصادیق متعدد و فراوانی را در بر می‌گیرد، در اعاده دادرسی، جهات نقض منحصر به موارد مشخصی است که نسبت به جهات نقض در تجدیدنظر و فرجام، مصادیق محدودی را شامل می‌شود.

وانگهی، برخلاف تجدیدنظر و فرجام که در آن‌ها به موجب تبصره ماده ۳۴۸ و ماده ۳۷۷ ق.آ.د.م. دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور مقید به جهتی که تجدیدنظر خواه یا فرجام خواه قید کرده نیستند و به سایر جهات نیز توجه می‌کنند، در اعاده دادرسی به صراحت ماده ۴۳۶ آن قانون، دادگاه از توجه و رسیدگی به جهتی غیر از آنچه متقاضی اعاده دادرسی ذکر کرده، منع شده است.

از طرف دیگر، با توجه به صراحت ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م. در لزوم قید جهت اعاده دادرسی در دادخواست اعاده دادرسی، در ناقص بودن دادخواست اعاده دادرسی در صورت عدم قید جهت و لزوم اخطار رفع نقص و رد دادخواست در صورت برطرف

نشدن نقص، اختلاف نظری یافت نشده، ولی در خصوص قید جهت اعتراض در دادخواست تجدیدنظر تردیدها و نظرهای متفاوتی ابراز شده است (ر.ک. معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷: ۶۹۸ و ۷۵۸؛ شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۸۲).

یکی از دلایل سخت‌گیری قانونگذار در اعاده دادرسی این است که اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی دادگاه که لازم‌الاجرا هستند، صورت می‌گیرد و با قطعیت حکم، حاکمیت امر مختوم حاصل شده است. بنابراین لازم است در اعاده دادرسی که استثنای بر امر مختوم و سبب تزلزل در حکم قطعی می‌شود، سخت‌گیری شود (واحدی، ۱۳۷۷: ۲۶۸ و ۲۷۹).

اما در خصوص این مطلب، وضعیت اعاده دادرسی و فرجام یکسان است. آنچه می‌تواند سخت‌گیری قانونگذار را در اعاده دادرسی نسبت به فرجام توجیه نماید، این است که فرجام برای حفظ حرمت قانون و اعاده دادرسی به منظور اجرای عدالت و احقاق حق و حفظ منافع اصحاب دعوا است (واحدی، ۱۳۷۱: ۲۶۳-۲۶۲) به عبارت دیگر برخلاف اعاده دادرسی که به منظور حمایت و جلوگیری از تضییع حقوق محکوم‌علیه در مواردی است که اشتباه غیر قابل اغماض در رسیدگی و صدور حکم اتفاق افتاده است، فرجام برای تضمین اجرای صحیح قوانین در دادگاهها و جلوگیری از تعرض به قانون و اجرای ناصحیح آن در محاکم است (واحدی، ۱۳۷۷: ۲۶۸). علاوه بر این، برخلاف فرجام که به موجب مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م. نسبت به درصد اندکی از آراء قابل درخواست است، اعاده دادرسی، هر حکمی را که یکی از جهات ذکر شده در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. در آن باشد، در بر می‌گیرد. این دلایل، سبب شده، قانونگذار در اعاده دادرسی، جهات اعتراض را مضیق و محدود، وضع نماید.

آنچه در این تحقیق به دنبال بررسی آن هستیم این مطلب است که آیا بیان قانونگذار در شمردن جهات تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی که سبب شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در این زمینه شده، از منطق مشخص و قابل دفاعی پیروی کرده است؟ به نظر می‌رسد بیان قانونگذار در این خصوص - در مواردی که در ادامه به تفصیل خواهد آمد - قابل انتقاد است و نمی‌توان منطق روشنی برای آن ارائه کرد و از آن دفاع کرد.

بررسی مقایسه‌ای جهات نقض در تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی، در حقوق کشور ما نشان می‌دهد، این سه شکایت در تعداد قابل توجهی از موارد نقض، مشترک هستند. به عبارت دیگر، برخی از جهات نقض، در هر سه شکایت مذکور، سبب نقض رأی می‌شوند. اما تعداد قابل توجه دیگری از جهات نقض، مشترک بین تجدیدنظر و فرجام هستند و در اعاده دادرسی قابل استناد نیستند و موجب نقض حکم نمی‌شوند. برخی از جهات هم، منحصر به تجدیدنظر و اعاده دادرسی هستند و در فرجام، نقض رأی را در پی ندارند. بنابراین مطالب این پژوهش در سه قسمت ارائه می‌شود؛ در قسمت اول جهات مشترک بین هر سه شکایت و در قسمت دوم جهات مشترک بین تجدید نظر و فرجام و در قسمت سوم جهات مشترک بین تجدید نظر و اعاده دادرسی بیان می‌شوند.

۲. جهات مشترک تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی

با دقت در موادی که جهات نقض در تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی را بیان کرده‌اند و تحلیل آن می‌توان نتیجه گرفت جهاتی از قبیل جعلی بودن سند، صدور حکم برخلاف امر مختوم، تضاد در مفاد حکم، صدور حکم در غیر از موضوع دعوی یا به بیشتر از آن، مشترک بین هر سه شکایت مذکور هستند بنابراین سخن یکی از نویسندگان که جهات اعاده دادرسی را کاملاً جدا از جهات تجدیدنظر اعلام کرده است، قابل قبول نیست (قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۳).

لازم به تذکر است که در مورد جهات مشترک، جمع بین هر سه شکایت مذکور، ممکن نیست. چون موضوع تجدیدنظر، آرای غیر قطعی و موضوع فرجام و اعاده دادرسی، آرای قطعی است. بنابراین در صورت امکان تجدیدنظرخواهی، توسل به فرجام و اعاده دادرسی امکان‌پذیر نیست و بالعکس. در عین حال، با وجود جهات مشترک یاد شده، در غیر از موردی که جعلی بودن سند پس از سپری شدن مهلت فرجام اثبات می‌شود یا حکم از موارد غیر قابل فرجام باشد، امکان درخواست همزمان فرجام و اعاده دادرسی وجود دارد. در چنین مواردی به موجب تبصره ماده ۴۳۴ق.آ.د.م.

رسیدگی به درخواست فرجام در دیوان کشور تا تعیین تکلیف و رسیدگی مرحله اعاده دادرسی، متوقف می‌ماند.

۱-۲. اثبات جعلی بودن یا اصالت مستند حکم

بند ۶ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. به صراحت، اثبات جعلی بودن مستند حکم را از موارد اعاده دادرسی اعلام کرده است. بر این اساس، اگر پس از صدور حکم قطعی اثبات شود، سندی که مبنای رأی بوده، جعلی بوده، می‌توان به این جهت درخواست اعاده دادرسی کرد.

این جهت در فرجام و تجدیدنظر به صراحت، بیان نشده، اما عنوان «عدم صحت اسناد» در ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م. و «عدم اعتبار مستندات» در بند الف ماده ۳۴۸ آن قانون شامل جعلی بودن سند می‌شود و می‌توان گفت از مهم‌ترین مصادیق عدم صحت و بی‌اعتباری مستندات رأی، جعلی بودن آن است.

بنابراین اگر مستند رأی دادگاه بدوی، سند مجعول باشد این رأی به استناد بند الف ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. نقض می‌شود و اگر رأی قطعی دادگاه تجدیدنظر یا بدوی، به استناد سند مجعول صادر شده باشد، چنین رأیی در دیوان کشور به استناد ماده ۳۷۵ آن قانون نقض می‌گردد.

یکی از نویسندگان حقوقی، بند ۶ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را با ماده ۳۷۵ آن قانون مقایسه کرده و آن دو را مشابه شناخته است و بر این اساس موضوع مواد مذکور را از جهات مشترک اعاده دادرسی و فرجام اعلام کرده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

یکی دیگر نیز جعلی بودن مستند حکم را از موارد فرجام و اعاده دادرسی شناخته است با این توضیح که اثبات جعلی بودن سند، پس از صدور حکم قطعی، موجب اعاده دادرسی است. اما اگر جعلی بودن سند قبل از صدور حکم قطعی ثابت شده و در عین حال، به استناد آن، حکم صادر شده، از موارد فرجام است (کشاورز صدر، ۱۳۵۱: ۱۲۶).

لازم است توجه شود، جعلی بودن مستند حکم، در صورتی اعاده دادرسی را

تجویز می‌کند که پس از صدور حکم قطعی مورد اعتراض، به اثبات رسیده و حکم نهایی اثبات جعلی بودن آن ضمیمه دادخواست اعاده دادرسی شود.

در حالی که در تجدیدنظر و فرجام، لازم نیست جعلی بودن سند پس از صدور رأی مورد اعتراض اثبات شده باشد، بلکه مواردی را در بر می‌گیرد که قبل از صدور رأی، جعلی بودن سند، اثبات شده و دادگاه صادر کننده رأی به آن توجه نکرده یا پس از صدور رأی و قبل از دادخواست تجدیدنظر یا فرجام، جعلی بودن مستند رأی اثبات شده باشد. با توجه به عدم تصریح قانونگذار در تجدیدنظر و فرجام، به لزوم اثبات جعلی بودن سند به موجب دعوی مستقل و قبل از تجدیدنظر خواهی و فرجام خواهی، حتی در مواردی که جعلی بودن سند، قبل از اعتراض اثبات نشده بلکه تجدیدنظر خواه یا فرجام خواه مدعی آن است، درخواست تجدیدنظر یا فرجام به استناد این جهت امکانپذیر است. نقض رأی در چنین مواردی، مستلزم رسیدگی دادگاه تجدیدنظر یا دیوان کشور به ادعای جعلی بودن سند و اثبات جعلی بودن سند در مرحله تجدیدنظر یا فرجام است.

حالت اثبات جعلی بودن سند در حین رسیدگی دادگاه تجدیدنظر و لزوم توجه آن دادگاه به این جهت، مورد تأیید یکی از نویسندگان حقوقی واقع شده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

با وجود این، یکی از حقوقدانان در توضیح شکلی بودن رسیدگی دیوان کشور اعلام کرده؛ دیوان کشور به ادعای جعل سند رسیدگی نمی‌کند (کریمی، ۱۳۸۶: ۱۷۲). حقوقدان دیگری، چنین مطلبی را مغایر با شأن دیوان عالی کشور معرفی کرده و اعلام کرده؛ ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م را باید تفسیر مضیق کرد و آن را ناظر به دلالت اسناد بدانیم و نه اصالت آنها. در عین حال تأیید کرده است، در صورتی که با دلایل موجود در پرونده، عدم صحت اسناد و مدارکی که مبنای رأی بوده، ثابت شود، رأی نقض می‌شود (شمس، ۱۳۸۴: ۴۵۸ و ۴۵۹).

به نظر می‌رسد تفسیر ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م. به معنایی که مربوط به اصالت سند نباشد، تفسیری بسیار دور است و با اصطلاح «عدم صحت» که در این ماده به کار رفته، سازگار نیست.

اگر اصرار بر این باشد که این ماده را به گونه‌ای تفسیر کنیم که رسیدگی به اصالت سند در دیوان را شامل نشود، می‌توان گفت این ماده مربوط به مواردی است که جعلی بودن سند، پیش از فرجام خواهی در دادگاه رسیدگی‌کننده به پرونده یا در دادگاهی غیر از آن به اثبات رسیده است یا در زمانی که پرونده در دیوان کشور مطرح است، جعلی بودن سند در دادگاهی غیر از دیوان اثبات شود یا جعلی بودن سند، با ملاحظه پرونده، آشکار است و نیاز به بررسی بیشتر ندارد.

۲-۲. احکام متضاد

بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م صدور احکام متضاد از یک دادگاه در یک دعوی با همان اصحاب را از جهات اعاده دادرسی اعلام کرده است. بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م و ماده ۳۷۶ آن قانون نیز، صدور آرای مغایر در دعوی واحد با همان اصحاب را از موارد نقض در دیوان کشور معرفی کرده است.

در مواد مربوط به تجدیدنظر، اگرچه این جهت به صراحت، بیان نشده، ولی بدیهی است که اگر دادگاه بدوی، بر خلاف امر مختوم، نسبت به دعوی که قبلاً رسیدگی شده و حکم قطعی در آن صادر شده، رسیدگی کرده و اقدام به صدور رأی کرده باشد، چنین رأیی در دادگاه تجدیدنظر قابل تأیید نیست و نقض می‌شود.

در این زمینه می‌توان با تفسیر موسع بند (هـ) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. چنین رأیی را خلاف قانون دانست. علاوه بر این که دادگاه تجدیدنظر می‌تواند با استناد به مواد ۸۴ (بند ۶)، ۸۹ و ۳۵۶ همان قانون رأی دادگاه بدوی را نقض و قرار رد دعوا صادر نماید. در هر حال، عدم تصریح قانونگذار به این جهت در تجدیدنظر، با وجود تصریح به آن در فرجام و اعاده دادرسی، قابل انتقاد است و سهل‌انگاری قانون در بیان جهات نقض در تجدیدنظر را نشان می‌دهد.

یکی از نویسندگان، جهت موضوع بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را از مواردی اعلام کرده است که در دادگاه تجدیدنظر و فرجام نیز مورد توجه قرار می‌گیرند (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۹۹). همچنین بند یاد شده را با ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م مقایسه کرده و آن دو را

مشابه شناخته است (همان: ۱۸۶).

در زمان حاکمیت قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) استناد به بند ۴ ماده ۱۹۸ آن قانون که حاوی ایراد امر مختوم بود، در مرحله پژوهش مورد تأیید نویسندگان حقوقی قرار گرفته بود (واحدی، ۱۳۷۷: ۲۸۲).

با وجود اشتراک هر سه شکایت (تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی) در جهت مورد بحث، تفاوت‌هایی در قلمرو این جهت در شکایت‌های مذکور وجود دارد. یکی از این تفاوت‌ها این است که بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جهت موضوع آن بند را به صدور احکام متضاد از یک دادگاه منحصر کرده است. بنابراین صدور احکام متضاد از دادگاه‌های متعددی، موجب اعاده دادرسی نمی‌شود. در حالی که در فرجام نه تنها در بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. صدور آرای مغایر، مقید به یک دادگاه نشده، بلکه در ماده ۳۷۶ همان قانون به شمول این جهت بر موارد صدور آرای مغایر از دادگاه‌های متعدد، تصریح شده است. در بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م نیز که می‌تواند مستند نقض در دادگاه تجدیدنظر باشد، ایراد امر مختوم، مقید به دادگاه واحد نشده است. در عین حال، قید دادگاه واحد در بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را نباید به شعبه واحد تفسیر کرد، بلکه به معنای حوزه قضایی که ممکن است شعب متعدد داشته باشد، است (شمس، ۱۳۸۴: ۴۸۰؛ شمس، ۱۳۸۶: ۲۱۴؛ قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

با وجود این یکی از نویسندگان، قید «همان دادگاه» را در بند یاد شده به شعبه دادگاه معنا کرده و بر صدور هر دو حکم از یک شعبه تأکید کرده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۶).

نکته دیگر به کار بردن واژه «حکم» در بند ۴ ماده مذکور است که با در نظر گرفتن لزوم تفسیر مضیق جهات اعاده دادرسی، راه هر گونه تفسیر گسترده آن را می‌بندد. بنابراین شامل برخی قرارهای قطعی که حاکمیت امر مختوم دارند مانند قرار سقوط دعوا نمی‌شود.

عدم شمول بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. بر تضاد حکم و قرار مورد تصریح حقوقدانان واقع شده است (شمس، ۱۳۸۴: ۴۷۸؛ قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۵؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۴۹؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۶).

این در حالی است که در بند ۴ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م واژه «آرا» به کار رفته که به موجب ماده ۲۹۹ همان قانون شامل حکم و قرار می‌شود. بنابراین در صورتی که دعوایی با صدور قرار قطعی سقوط دعوا، مختومه شده باشد و پس از آن مجدداً به جریان افتاده و منتهی به صدور رأی مجدد شده باشد، رأی دوم در دیوان کشور نقض می‌شود. در خصوص بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. لازم به تذکر است اگرچه در این بند واژه «حکم» به کار رفته، ولی مسلماً نباید ایراد امر مختوم را منحصر به احکام قطعی دانست، بلکه شامل قرار قطعی سقوط دعوا نیز می‌شود و به کار بردن واژه «حکم» در این بند ناظر به مورد غالب است. بر این اساس، در دادگاه تجدیدنظر نیز، در صورتی که رأی بدوی بر خلاف قرار قطعی سقوط دعوا در آن دعوا صادر شده باشد، آن رأی نقض می‌شود.

در بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م «قائم مقام اصحاب دعوا» اضافه نشده است. در حالی که در بند ۶ ماده ۸۴ آن قانون، دعوای بین قائم مقام‌های اصحاب دعوای سابق به صراحت مشمول ایراد امر مختوم اعلام شده است. با وجود این، نیاوردن «قائم مقام اصحاب دعوا» در بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م را نمی‌توان سبب منحصر دانستن آن به صدور احکام متضاد بین همان اصحاب دعوای سابق و عدم شمول آن بر صدور حکم مغایر بین قائم مقام آن‌ها، دانست. زیرا چنین برداشت و نتیجه‌ای، خلاف منطق و ضرورت‌های عملی و اصول دادرسی است و تزلزل شدید احکام را در پی دارد و انگهی اجرای چنین احکام مغایری امکان‌پذیر نیست.

به همین خاطر است که علی‌رغم عدم تصریح بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، حقوقدانان، جهت مذکور در این بند را شامل صدور حکم متضاد به طرفیت قائم مقام اصحاب دعوای سابق دانسته‌اند (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۱۶۵؛ شمس، ۱۳۸۴: ۴۸۰؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۵۷۴؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۴۹؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۵).

آنچه در این زمینه در مورد بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. گفته شد، در خصوص بند ۴ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۷۶ آن قانون نیز صدق می‌کند. چون در این مواد هم قانونگذار به شمول جهت مذکور به موارد صدور رأی مغایر به طرفیت قائم مقام اصحاب دعوای سابق، تصریح نکرده است.

در هر حال، اقدام قانونگذار در نیاوردن قید «قائم مقام اصحاب دعوا» در مواد مورد بحث - که نشان‌دهنده مسامحه و عدم دقت است - قابل انتقاد است.

۲-۳. تضاد در مفاد حکم

بند ۳ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. تضاد در مفاد حکم که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد را از جهات اعاده دادرسی اعلام کرده است. یکی از حقوقدانان «مفاد حکم» در این بند را در معنای اخص به معنای نتیجه و منطوق حکم و در معنای اعم، شامل اسباب موجهه و منطوق تفسیر کرده و تضاد در هر دو زمینه را سبب اعاده دادرسی شناخته است (شمس، ۱۳۸۴: ۴۷۶؛ شمس، ۱۳۸۶: ۲۱۳).

اما برخی، مفاد حکم را به معنای بخشی از حکم که تکلیف دعوی، در آن معین می‌شود و در مقابل اسباب موجهه، تفسیر کرده و وجود مواد متضاد در اسباب موجهه و مفاد را جزء موارد اعاده دادرسی شناخته‌اند (مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۴۸).

در مقابل، عده‌ای، مفاد حکم در بند ۳ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را شامل اسباب موجهه و منطوق حکم دانسته و بند مذکور را به تضاد بین اسباب موجهه و منطوق تفسیر کرده‌اند (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۳؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

این جهت در بند ۳ ماده ۵۹۲ ق.آ.د.م سابق (مصوب ۱۳۱۸) با اندکی تفاوت به صورت وجود مواد متضاد در مفاد حکم بیان شده بود و نویسندگان در شرح این بند، تعیین تکلیف متعارض اصل دعوا و فروعات آن یا دعاوی مرتبط را مورد توجه قرار داده بودند (ر.ک: مدنی، ۱۳۷۵: ۵۷۲ و ۵۷۳؛ واحدی، ۱۳۷۷: ۲۸۲؛ احمدی، ۱۳۷۵: ۳۳۶).

نویسنده دیگری، مفاد حکم را به امری که دادگاه نسبت به آن انشاء رأی می‌کند، تعریف کرده و تضاد در مفاد حکم را از جهات اعاده دادرسی و متمایز از تضاد در دلایل و مفاد که از جهات فرجام است، معرفی کرده بود (کشاورز صدر، ۱۳۵۱: ۱۱۷).

به نظر می‌رسد، مفاد حکم در بند مورد بحث، در معنای اعم به کار رفته که شامل بخشی از حکم که بیان‌کننده اسباب توجیهی و منطوق آن که تکلیف دعوا را مشخص

می‌کند، می‌شود، بنابراین وجود تضاد در این بخش‌ها که ناشی از استناد به اصول و مواد مختلف باشد، سبب اعاده دادرسی می‌شود.

یکی از نویسندگان، از بند ۳ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م از این جهت که صرفاً تضاد ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد را سبب اعاده دادرسی شناخته و از عبارت آن بند که القا کننده وجود تضاد در مواد قانونی و اصول حقوقی است، انتقاد کرده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۴).

در ماده ۳۷۳ ق.آ.د.م نیز تضاد در رأی به شکل استناد به ماده قانونی در اسباب توجیهی و تعیین تکلیف دعوا در منطوق رأی، به گونه‌ای که با مواد دیگری منطبق است، از موارد نقض در دیوان کشور معرفی شده است.

برخی از حقوقدانان با استناد به مواد ۳۷۳ و ۴۲۶ (بند ۳) ق.آ.د.م. تضاد بین اسباب موجه حکم و منطوق آن را از موارد مشترک فرجام و اعاده دادرسی اعلام کرده- اند (شمس، ۱۳۸۴: ۴۷۷؛ قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۵، ۱۸۶ و ۲۰۴؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

با مقایسه آنچه در مواد ۳۷۳ و ۴۲۶ (بند ۳) ق.آ.د.م بیان شده، معلوم می‌شود، ظاهر عبارت بند ۳ ماده ۴۲۶، قلمرو گسترده‌تری نسبت به ماده ۳۷۳ دارد، زیرا بند مذکور نه تنها تضاد اسباب توجیهی با منطوق بلکه حالت‌های تضاد در خود اسباب توجیهی یا در منطوق را نیز در بر می‌گیرد. اما ظاهر عبارت ماده ۳۷۳ فقط حالت تضاد اسباب توجیهی با منطوق را نشان می‌دهد.

با وجود این، نباید از این تفاوت ظاهری در مواد مذکور نتیجه گرفت، تضاد در اسباب توجیهی یا تضاد در منطوق رأی، سبب نقض در فرجام نمی‌شود. زیرا از طرفی می‌توان گفت ملاک ماده ۳۷۳ ق.آ.د.م. در حالت‌های تضاد در اسباب توجیهی و تضاد در منطوق نیز وجود دارد. حتی می‌توان با قیاس اولویت، تضاد در منطوق را موجب نقض دانست.

وانگهی، مأموریت و رسالت دیوان کشور که نظارت بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها است، اقتضا دارد در موارد استناد به مواد مختلف در اسباب توجیهی یا در منطوق رأی که از مصادیق مشخص اجرای ناصحیح قوانین است، مداخله نماید و با نقض رأی از سوء تفسیر و سوء اجرای قوانین جلوگیری نماید.

قانون آیین دادرسی مدنی در بخش مربوط به تجدیدنظر، تضاد در مفاد حکم را به صراحت به عنوان یکی از جهات نقض در تجدیدنظر، اعلام نکرده است. با وجود چنین سکوتی، آیا می‌توان پذیرفت در صورتی که رأی بدوی حاوی تضاد باشد، دادگاه تجدیدنظر مکلف به تأیید چنین رأیی باشد؟

پاسخ مثبت به چنین سؤالی، چنان دور از منطق و بی‌وجه و غیرقابل توجیه است که به ذهن خطور نمی‌کند و در نقض چنین رأیی در دادگاه تجدیدنظر نمی‌توان تردید کرد. با وجود این، در نقض چنین رأیی، نمی‌توان به ماده مشخصی در قانون آیین دادرسی مدنی استناد کرد. به ناچار لازم است متوسل به بنده ماده ۳۴۸ آن قانون و تفسیر گسترده «خلاف قانون» در آن بند شد.

یکی از نویسندگان حقوقی، بر لزوم توجه دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور به جهاتی که در بندهای ۱، ۲، ۳ و ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. در اعاده دادرسی، بیان شده، تأکید کرده و جهات مذکور را مشترک بین هر سه شکایت دانسته است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

عدم بیان جهاتی از این قبیل در بخش مربوط به تجدیدنظر در قانون آیین دادرسی مدنی، نشان‌دهنده، نقص شدید قانون در این بخش و بی‌دقتی و زیاده‌روی در اقدامی (شمارش جهات تجدیدنظر) است که اصل آن با ایراد و اشکال و تردید مواجه است.

اصرار در نپذیرفتن و عدم توجه به جهاتی از این قبیل در تجدیدنظر، مستلزم آن است که حکم در تجدیدنظر تأیید و با درخواست اعاده دادرسی، مجدداً در همان دادگاه مطرح و رسیدگی و نقض شود، چنین مطلبی، غیر منطقی (معاونت آموزش دادگستری استان تهران، ۱۳۸۴: ۹۲) و موجب اطاله دادرسی است.

۲-۴. صدور حکم در غیر از مورد ادعا یا به بیشتر از خواسته

صدور حکم در غیر از مورد ادعا یا به بیشتر از میزان خواسته، به موجب بندهای ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. از جهات اعاده دادرسی هستند. یکی از حقوقدانان، منظور از

مورد ادعا در بند ۲ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را خواسته و درخواست‌های خواهان به موجب بندهای ۳ و ۵ ماده ۵۱ همان قانون معرفی کرده است (شمس، ۱۳۸۴: ۴۷۳) و دیگری منظور از آن را آنچه خواهان در دادخواست اصلی یا اضافی تعیین نموده یا به موجب ماده ۹۸ ق.آ.د.م. اضافه کرده، اعلام کرده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۰) که اگر دادگاه به چیزی غیر از آن حکم داده باشد، قابل اعاده دادرسی است.

مبنای این جهات، اصل منوط و مقید بودن دادگاه و دادرسی در رسیدگی‌های مدنی به درخواست و آنچه خواسته شده است می‌باشد که در ماده ۲ ق.آ.د.م. منعکس است (ر.ک: کریمی، ۱۳۸۶: ۱۸۱؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۴۷).

در مواد مربوط به فرجام و تجدیدنظر، بیان صریحی در خصوص این جهات دیده نمی‌شود. اما توجه به اصل یاد شده، تردیدی در عدم امکان تأیید رأیی که با نقض اصل مذکور صادر شده و لزوم نقض چنین رأیی در تجدیدنظر و فرجام باقی نمی‌گذارد. در این زمینه در فرجام می‌توان به بند ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. و در تجدیدنظر به ناچار به تفسیر گسترده خلاف قانون در بند (ه) ماده ۳۴۸ آن قانون استناد کرد.

۵-۲. مخالف بودن با شرع

در بند (ه) ماده ۳۴۸ و بند ۲ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. مخالف بودن رأی با موازین شرعی به عنوان جهت و عامل نقض در تجدیدنظر و فرجام اعلام شده است.

برخی از حقوقدانان، با استناد به اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ ق.آ.د.م. نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام، به استناد خلاف شرع بودن را مربوط به مواردی دانسته‌اند که به علت سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین، حکم موضوع در قوانین یافت نشود و قاضی به استناد منابع یا فتاوی‌ای فقهی رأی صادر کرده، اما در این استناد، درست عمل نکرده است (ر.ک. شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۵، ۴۵۰ و ۴۵۱؛ شمس، ۱۳۸۶: ۲۰۰؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۷۲؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۹۸).

بنابراین، نمی‌توان رأیی را که مطابق قانون صادر شده، به استناد خلاف شرع بودن نقض کرد (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۵؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۱۷۲) و اگر با امکان دستیابی به حکم

در قانون، رأی به استناد منابع و فتاوا صادر شده، چنین رأیی به استناد خلاف قانون بودن نقض می‌شود نه خلاف شرع بودن (شمس، ۱۳۸۶: ۲۰۰).

در قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۵) نیز خلاف بین شرع بودن رأی به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی، معرفی شده است. با وجود این، یکی از نویسندگان، در اعاده دادرسی شناختن موضوع ماده ۱۸ اصلاحی تردید جدی کرده و آن را نوعی رسیدگی فوق‌العاده به شکایت از احکام معرفی کرده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۲۷).

نکاتی که در مورد خلاف شرع شناخته شدن رأی در تجدیدنظر و فرجام گفته شد، لازم است در مورد قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی نیز رعایت شود. با این تفاوت که این ماده با اضافه کردن قید «بین» ضابطه خاصی که حاوی تردیدها و ابهاماتی است برای خلاف شرع شناخته شدن رأی بیان کرده است. در حالی که قانون آیین دادرسی مدنی، معیاری برای خلاف شرع شناخته شدن رأی ارائه نکرده و با این وصف نمی‌توان ضابطه مشخصی در این خصوص، شناخت و معرفی کرد.

با وجود این برخی از نویسندگان حقوقی بر لزوم قطعی بودن مخالفت رأی با شرع در موارد درخواست تجدیدنظر به این دلیل تأکید کرده‌اند. به این معنا که رأی با قواعد و موازین ضروری و مسلم فقهی، مغایر باشد. بنابراین اگر رأی با نظر بعضی از فقها، مغایر و با نظر گروهی دیگر موافق باشد نقض نمی‌شود (مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۹۷).

۳. جهات مشترک تجدیدنظر و فرجام

در مقابل جهاتی که پیش از این بحث شد که هر کدام به نحوی در هر یک از تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی مورد توجه قرار می‌گرفت و از جهات آن شکایات محسوب می‌شد، دسته‌ای از جهات در تجدیدنظر و فرجام، سبب نقض رأی می‌شوند ولی موجب اعاده دادرسی نیستند.

۳-۱. خلاف قانون بودن رأی

خلاف قانون بودن رأی در بند (ه) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. و بند ۲ ماده ۳۷۱ آن قانون به صراحت به عنوان جهت تجدیدنظر و فرجام، بیان شده است. همچنین در ماده ۳۶۶ همان قانون فرجام به تشخیص مطابقت یا عدم مطابقت رأی با موازین شرعی و مقررات قانونی تعریف شده است.

این در حالی است که در ماده ۴۲۶ قانون یاد شده، در مقام بیان جهات اعاده دادرسی، بندی به مخالف قانون بودن حکم اختصاص داده نشده است. بنابراین در اعاده دادرسی اگر چه بندهای ماده مذکور در بر گیرنده مصادیقی از خلاف قانون بودن است ولی این عنوان که در بر گیرنده مصادیق فراوان است، به عنوان یکی از جهات، مورد توجه قرار نگرفته است. این مطلب با فلسفه اعاده دادرسی، هماهنگ است. چون در اعاده دادرسی بنابراین است که صرفاً در مواردی محدود که با کشف واقعیت‌هایی، غیر واقعی بودن مبنای رسیدگی و رأی آشکار می‌شود، دادگاه مکلف به رسیدگی مجدد شود و نباید این طریق شکایت به نحو گسترده و در مورد هر اشکالی، قابل استناد و توسل باشد.

با وجود این، یکی از نویسندگان، در مورد اعاده دادرسی موضوع ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۵) تعبیر «خلاف بین شرع» در آن ماده را در معنای گسترده که شامل موارد خلاف قانون نیز می‌شود تفسیر کرده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶).

اما با توجه به نحوه به کار بردن اصطلاحات «شرع» و «قانون» در قوانین مربوط به آیین دادرسی مدنی و با در نظر گرفتن این که در ماده یاد شده، قبل از اصلاح سال ۱۳۸۵، در کنار «مخالفت با شرع»، «مخالفت با قانون» نیز عامل نقض رأی اعلام شده بود و در اصلاح سال ۱۳۸۵، مخالفت با قانون حذف شد، پذیرفتن چنین تحلیلی دشوار است.

«خلاف قانون بودن» در معنای گسترده و عام شامل هر تخلفی می‌شود که در آن در رسیدگی یا صدور رأی از قوانین ماهوی یا شکلی تخطی شده باشد. تخلف از قانون

به این معنا شامل موارد نقض در فرجام که در مواد ۳۷۱ ق.آ.د.م. به بعد (مواد ۵۵۹ ق.آ.د.م. سابق به بعد) بیان شده، می‌شود (متین‌دفتری، ۱۳۷۸: ۱۸۱؛ شمس، ۱۳۸۴: ۴۴۸؛ شمس ۱۳۸۶: ۱۹۹؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۰۱).

یکی از نویسندگان، «خلاف قانون» در بند ۲ ماده ۲۵ ق.ت.د.ع.ا. را به معنای گسترده تفسیر کرده و از این رو، بیشتر درخواست‌های تجدیدنظر را به استناد این بند دانسته است (احمدی، ۱۳۷۵: ۳۰۶).

یکی از حقوق‌دانان، «قانون» در بند (ه) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. را شامل قوانین ماهوی و شکلی شناخته است که این تفسیر با معنای عام «خلاف قانون» هماهنگ است (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۵؛ شمس، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

«خلاف قانون» در معنای مضیق و خاص، به معنای اشتباه قاضی در تطبیق موضوع دعوی بر قوانین و اجرای ناصحیح و نابجای قانون در موضوعات دعاوی است و منحصر به قوانین ماهوی است. «خلاف قانون» در این معنا، عبارت است از این که قاضی در اثر تفسیر ناصحیح قانون یا عدم شناسایی درست موضوع دعوی یا در اثر عوامل دیگر، در تطبیق موضوع بر احکام و تشخیص و صدور حکم دعوی، مرتکب اشتباه و خطا شود (ر.ک. متین‌دفتری، ۱۳۷۸: ۱۸۳-۱۸۲؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۵۶۶).

به نظر می‌رسد قانون آیین دادرسی مدنی در به کار بردن «خلاف قانون» در معنای عام یا خاص، رویه واحد ندارد. وقتی در ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م. فرجام را عبارت از تشخیص مطابقت یا عدم مطابقت رأی با شرع یا قانون معرفی می‌کند و تمام موارد نقض در فرجام را در «عدم مطابقت با شرع یا قانون» خلاصه می‌کند، معلوم است که در اینجا معنای عام «خلاف قانون» مورد نظر است. در غیر این صورت، تعریف فرجام، تعریفی مضیق و محدود می‌شد که بسیاری از موارد و مصادیق را در بر نمی‌گرفت.

اما وقتی در ماده ۳۷۱ آن قانون و در مقام بر شمردن مصادیق آنچه در ماده ۳۶۶ همان قانون به عنوان عدم مطابقت با قانون از آن یاد کرده، در بند ۲، «مخالفت با قانون» را ذکر می‌کند، چاره‌ای جز حمل این تعبیر در این بند بر معنای خاص باقی نمی‌ماند. زیرا تنها با این معنا است که «خلاف قانون» در کنار موارد دیگر که در ماده یاد شده ذکر شده، از مصادیق «خلاف قانون» به معنای عام محسوب می‌شود.

جدا کردن قوانین شکلی و اختصاص بند ۳ آن ماده به «مخالفت با این قوانین» نیز تأییدی بر این مطلب است. زیرا اگر «خلاف قانون» در بند ۲ به معنای گسترده آن مورد نظر بود، شامل قوانین شکلی نیز می‌شد و جایی برای ذکر آن در بندی دیگر نبود و بند مذکور زائد و تکراری به حساب می‌آمد.

در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. اگر چه آوردن بند مربوط به «خلاف قانون» بند (ه) در کنار بندهایی که خود مصادیقی از «خلاف قانون» به معنای عام هستند، چنین به ذهن القا می‌کند که در بند (ه)، «خلاف قانون» به معنای خاص، مورد نظر بوده، اما چون تفسیر مضیق «خلاف قانون» در این بند، سبب می‌شود، بسیاری از اشکالات رسیدگی و صدور رأی بدوی از قبیل عدم رعایت قواعد شکلی که در مواردی بسیار مهم و غیر قابل گذشت است (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۵) یا صدور رأی برخلاف امر مختوم یا به غیر از خواسته یا به بیشتر از آن، در مرحله تجدیدنظر مورد توجه قرار نگیرند و موجب نقض نشوند، که نتیجه‌ای غیر منطقی و غیر قابل قبول است، بنابراین، به ناچار باید، «خلاف قانون» در بند یاد شده را به معنای گسترده تفسیر نماییم تا شامل تمام موارد عدم رعایت قانون، از جمله موارد یاد شده، بشود و مستند نقض در دادگاه تجدیدنظر در آن موارد باشد.

این تفسیر با ماهیت تجدیدنظر نیز که مرحله دوم رسیدگی است و از طرق عادی شکایت از آرا است، سازگار است و در تعدیل اقدام قابل انتقاد قانونگذار در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و قبل از آن در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در بر شمردن جهات تجدیدنظر و کاهش آثار منفی آن نقش دارد.

تلقی اصحاب دعوا و وکلای ایشان از «خلاف قانون» در جهات تجدیدنظر، معنای گسترده آن است. به همین خاطر است که بیشتر درخواست‌های تجدیدنظر به استناد «خلاف قانون» انجام می‌شود و محکوم علیه با بر شمردن اشکالات رسیدگی و صدور رأی، مدعی «خلاف قانون» بودن آن می‌شود (احمدی، ۱۳۷۵: ۳۰۶).

در اندیشه قضات و حقوقدانان نیز همین تلقی سبب شده، مواردی از قبیل عدم رعایت مواد ۹۱ و ۹۸ ق.آ.د.م. و عدم استدلال و استناد در رأی را از مصادیق «خلاف قانون» شناخته‌اند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۶۸۸-۶۸۷ و ۶۹۷؛ شمس، ۱۳۸۴:

(۴۵۳).

۲-۳. عدم صلاحیت

عدم صلاحیت دادگاه به موجب بند (د) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. و بند ۱ ماده ۳۷۱ آن قانون از جهات تجدیدنظر و فرجام است. در مورد صلاحیت ذاتی، تردید و بحثی وجود ندارد که عدم رعایت آن هم در دادگاه تجدیدنظر و هم در دیوان کشور موجب نقض است. اما در مورد صلاحیت محلی، با وجود این که در بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. عدم رعایت آن در فرض ایراد خواننده، سبب نقض اعلام شده، در مواد مربوط به تجدیدنظر از جمله مواد ۳۴۸ و ۳۵۲ ق.آ.د.م. قیدی در خصوص نقش ایراد خواننده دیده نمی‌شود و در ماده ۳۴۸ عدم صلاحیت دادگاه به طور مطلق و در ماده ۳۵۲ عدم رعایت صلاحیت محلی به طور مطلق سبب نقض اعلام شده است.

یکی از حقوقدانان، با لحاظ ملاک بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. عدم رعایت صلاحیت محلی را در صورتی در تجدیدنظر موجب نقض شناخته که در مهلت قانونی نسبت به آن ایراد شده باشد، در عین حال تأیید کرده که بسیاری از دادگاه‌های تجدیدنظر رأی دادگاه فاقد صلاحیت محلی را نقض می‌کنند، حتی اگر نسبت به عدم صلاحیت، ایراد نشده باشد (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۴).

به نظر می‌رسد باتوجه به نیامدن ماده ۴۴ ق.آ.د.م. سابق در قانون جدید و اطلاق ماده ۳۵۲ این قانون، سیر قانونگذاری در جهت توجه و اهتمام بیشتر به صلاحیت محلی و زدودن اختیار طرفین دعوی در این زمینه است. رویه قضایی نیز مؤید این مطلب است.

در بند (د) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. عدم صلاحیت قاضی نیز از جهات نقض اعلام شده و حقوقدانان عدم صلاحیت قاضی را شامل موارد رد دادرسی و فقدان شرایط قضاوت در قاضی دانسته‌اند (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۴؛ شمس ۱۳۸۶: ۱۶۴؛ مردانی و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۰۱).

این جهت در فرجام به صراحت بیان نشده، اما می‌توان آن را حسب مورد مشمول

بند ۲ یا ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. دانست.

۳-۳. بی‌اعتباری مستندات

در بند الف ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. «عدم اعتبار مستندات دادگاه» از جهات تجدیدنظر اعلام شده و در ماده ۳۷۵ آن قانون ثابت شدن «عدم صحت مدارک، اسناد و نوشته‌های مبنای رأی» موجب نقض در دیوان کشور شناخته شده است. بی‌اعتباری اسناد، حالت‌های متعددی را در بر می‌گیرد که یکی از آن حالت‌ها، اثبات جعلی بودن سند است که پیش از این مورد بحث واقع شد و از جهات مشترک بین تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی بود.

در اینجا توجه به سایر حالت‌های بی‌اعتباری اسناد است که موجب اعاده دادرسی نمی‌شود اما موجب نقض در تجدیدنظر یا فرجام می‌شود مانند عدم اثبات اصالت اسناد عادی در مواردی که مورد تردید یا انکار واقع شده باشند. بی‌اعتباری اسناد در دیوان کشور در صورتی موجب نقض می‌شود که بدون نیاز به رسیدگی تفصیلی در دیوان، در رسیدگی‌های دادگاه‌های دیگر ثابت شده یا با توجه به دلایل موجود در پرونده محرز باشد.

۳-۴. عدم توجه به دلایل و نقص تحقیقات

در بند (ج) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. «عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی» از جهات تجدیدنظر معرفی شده و در فرجام در بند ۵ ماده ۳۷۱ همان قانون، نقص تحقیقات و عدم توجه به دلایل و مدافعات طرفین از موارد نقض در دیوان کشور اعلام شده است.

از مقایسه دو بند مذکور، مشخص است که بند اخیر جامع‌تر است، زیرا عدم توجه به مدافعات طرفین و نقص تحقیقات را نیز مورد توجه قرار داده است. اما از این مطلب نباید چنین نتیجه بگیریم که عدم توجه به مدافعات طرفین و نقص تحقیقات، در دادگاه تجدیدنظر مورد توجه قرار نمی‌گیرد و با وجود چنین

اشکالاتی در رسیدگی و رأی بدوی، دادگاه تجدیدنظر باید آن را تأیید نماید. روشن است که چنین برداشتی، غیر منطقی و غیر قابل قبول است. بلکه با قیاس اولویت نسبت به فرجام یا با تفسیر موسع بند (ج) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. یا با استناد به بند (ه) آن ماده، باید بپذیریم که عدم توجه به مدافعات طرفین یا نقص تحقیقات در دادگاه تجدیدنظر نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و دادگاه تجدیدنظر با استماع مدافعات یا انجام تحقیقات لازم اقدام به صدور رأی می‌نماید.

ماده ۳۵۴ ق.آ.د.م. که انجام تحقیقات و معاینه محل در دادگاه تجدیدنظر را مقرر کرده و رویه محاکم تجدیدنظر مؤید این مطلب است. بدیهی است، عدم توجه به دلایل ابرازی در صورتی موجب نقض رأی می‌شود که مربوط به موضوع دعوی و مؤثر در آن باشد (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۴).

۳-۵. عدم رعایت قواعد شکلی

در بند ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. «عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد» از موارد نقض در دیوان عالی کشور اعلام شده است.

در ماده ۳۴۸ قانون یاد شده به صراحت چنین جهتی بیان نشده، اما با توجه به مطالبی که در این تحقیق به طور مکرر گفته شد، بدیهی است که نمی‌توان پذیرفت، عدم رعایت قواعد آیین دادرسی توسط دادگاه بدوی، در دادگاه تجدیدنظر مورد توجه قرار نگیرد و رأی دادگاه بدوی حتی با عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوی، در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود.

در این مورد نیز باید به ناچار با استناد به قیاس اولویت نسبت به فرجام یا تفسیر موسع «قانون» در بند (ه) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. به نحوی که شامل قوانین شکلی نیز بشود، قائل به این شویم که عدم رعایت اصول یا قواعد آمره دادرسی در دادگاه بدوی، سبب نقض رأی در دادگاه تجدیدنظر می‌شود.

۳-۶. سوء تفسیر قرارداد

یکی دیگر از موجبات نقض در دیوان کشور در ماده ۳۷۴ ق.آ.د.م. بیان شده که یکی از حقوقدانان از آن به «سوء تفسیر قرارداد» تعبیر کرده است (همان: ۴۵۷).
مطلب این ماده در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) در ماده ۵۶۴ آمده بود و نویسندگان از آن به صدور رأی برخلاف قرارداد یا قانون مربوط به آن تعبیر کرده بودند (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۱۸۴؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۵۶۷؛ واحدی، ۱۳۷۷: ۲۶۷).
این جهت نیز مانند برخی از جهاتی که پیش از این بحث شد، در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. به صراحت بیان نشده، اما با همان دلایلی که گفته شد، لازم است با استناد به قیاس اولویت نسبت به فرجام یا تفسیر موسع خلاف قانون در بند ه ماده یاد شده، این جهت را در تجدیدنظر هم بپذیریم.

۳-۷. فقدان شرایط شهادت

در بند ب ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. «فقدان شرایط قانونی شهادت شهود» از جهات تجدیدنظر اعلام شده است. یکی از حقوقدانان این بند را شامل شرایط شاهد و شهادت و مقررات مربوط به ارزش و قلمرو شهادت دانسته است (شمس، ۱۳۸۴: ۳۸۳).
در مواد مربوط به جهات نقض در دیوان کشور، این جهت به صراحت بیان نشده است. با وجود این نمی توان پذیرفت که دیوان کشور نسبت به اجرای مقررات مربوط به شرایط شاهد و شهادت و ارزش آن، بی تفاوت باشد و در موارد نقض آشکار این مقررات، نمی توان انتظار تأیید چنین رأیی را از دیوان داشت. در این خصوص می توان به بندهای ۲ یا ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. یا به ملاک ماده ۳۷۵ آن قانون، استناد کرد. بررسی رعایت شرایط شاهد و شهادت، تا جایی که مبتنی بر آنچه در پرونده منعکس شده، باشد و مستلزم تحقیقی بیشتر از آن نباشد، شکلی محسوب می شود و داخل در قلمرو اختیار دیوان عالی کشور است.

امکان رسیدگی دیوان کشور به ارزش شهادت، مورد تأیید یکی از نویسندگان حقوقی، قرار گرفته است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۵).

در خصوص اعاده دادرسی، با توجه به حصری بودن موارد ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. و

لزوم تفسیر مضیق آن موارد، بی‌اعتباری شهادت را نمی‌توان از جهات اعاده دادرسی دانست. با وجود این، برخی از حقوقدانان شهادت کذب را در صورت تبانی با یکی از اصحاب دعوی (متین‌دفتری، ۱۳۷۸: ۱۱۶؛ شمس، ۱۳۸۴: ۴۸۲-۴۸۱) و نویسنده دیگری شهادت کذب را به طور مطلق (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۱۰) از جهات اعاده دادرسی شناخته‌اند.

به نظر می‌رسد شهادت کذب در صورتی که با تبانی استناد کننده به آن همراه باشد، حيله و تقلب محسوب و مشمول بند ۵ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. است، اما اگر بدون تبانی استناد کننده باشد، چنین شهادتی را نمی‌توان مصداق حيله و تقلب موضوع بند یاد شده شناخت و به استناد آن درخواست اعاده دادرسی کرد.

۴. جهات مشترک تجدیدنظر و اعاده دادرسی

در مقابل جهاتی که پیش از این بحث شد که یا مشترک بین هر سه شکایت بود یا مشترک بین تجدیدنظر و فرجام بود، تعداد کمی از جهات مشترک بین تجدیدنظر و اعاده دادرسی هستند، ولی در فرجام از جهات نقض محسوب نمی‌شوند.

۴-۱. دست‌یابی به اسناد مکتوم

به موجب بند ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. دست‌یابی به اسنادی که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی است و در جریان دادرسی، مکتوم بوده، از جهات اعاده دادرسی معرفی شده است.

با توجه به این که به موجب بند یاد شده دست‌یابی به سند مکتوم، پس از صدور حکم، موجب اعاده دادرسی است، این سؤال مطرح است که در صورتی که در مهلت تجدیدنظرخواهی یا در زمان رسیدگی دادگاه تجدیدنظر، اسنادی به دست آید که در زمان رسیدگی دادگاه بدوی مکتوم بوده، آیا تجدیدنظرخواهی به این جهت امکان‌پذیر است و دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به سند مذکور توجه کند؟

از سخن برخی، پاسخ منفی به این سؤال فهمیده می‌شود (ر.ک. معاونت آموزش

دادگستری استان تهران، ۱۳۸۴: ۹۱؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۸).

در مقابل، در برخی اظهارنظرهای قضایی، امکان تجدیدنظرخواهی در چنین شرایطی و استناد به سندی که در مرحله بدوی مکتوم بوده در دادگاه تجدیدنظر مورد تأیید واقع شده است (ر.ک. معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷: ۷۵۸؛ معاونت آموزش دادگستری استان تهران، ۱۳۸۴: ۹۲ و ۹۵).

برخی نیز به طور مطلق، استناد به سند جدید در مرحله تجدیدنظر را مجاز دانسته‌اند که شامل موارد مکتوم بودن سند در مرحله بدوی نیز می‌شود (ر.ک. معاونت آموزش دادگستری استان تهران، ۱۳۸۴: ۹۸ - ۹۱).

در تأیید دیدگاهی که تجدیدنظرخواهی به استناد سندی که در مرحله بدوی مکتوم بوده و استناد به چنین سندی در تجدیدنظر را ممکن می‌داند می‌توان به ماده ۴۸۲ق.آ.د.م. سابق (مصوب ۱۳۱۸) اشاره کرد که در آن، چنین مطلبی مورد توجه قرار گرفته بود و نیامدن چنین ماده‌ای در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ به معنای نفی آن نیست. علاوه بر این که توجه نکردن به چنین سندی در تجدیدنظر، معقول و منطقی نیست و در این خصوص، جهت خلاف قانون در بند هـ ماده ۳۴۸ق.آ.د.م. با تفسیر موسع آن قابل استناد است.

۲-۴. حيله و تقلب

به موجب بند ۵ ماده ۴۲۶ق.آ.د.م. به کار بردن حيله و تقلبی که مؤثر در حکم بوده، موجب اعاده دادرسی است و براساس ماده ۴۲۹ آن قانون، حيله و تقلب باید با حکم نهایی اثبات شده باشد.

سؤالی که مطرح است این است که اگر محکوم علیه حکم بدوی، مدعی حيله و تقلب محکوم له به نحو مؤثر در رأی باشد، آیا تجدیدنظرخواهی به استناد چنین ادعایی امکان پذیر است و آیا چنین ادعایی در دادگاه تجدیدنظر قابل رسیدگی است؟ به نظر می‌رسد باید پاسخ مثبت به این سؤال داد. چون تجدیدنظر مرحله دوم رسیدگی است و هر اشکالی در رسیدگی مرحله بدوی باید قابل استناد در این مرحله

باشد و اشکال به کار بردن حيله و تقلب که مؤثر در رأی دادگاه بوده، اشکالی سنگین و غیر قابل اغماض است و منطقی نیست انتظار تأیید چنین رأی را در دادگاه تجدیدنظر داشته باشیم. وانگهی رأی را که تحت تأثیر حيله و تقلب صادر شده، نمی‌توان مطابق با قانون و شرع دانست. بنابراین در این مورد نیز، بند هـ ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. قابل استناد است. در تأیید این مطلب می‌توان به ماده ۴۸۵ ق.آ.د.م. سابق اشاره کرد که در آن به صراحت حيله و تقلب را قابل رسیدگی در مرحله تجدیدنظر اعلام کرده بود.

۵. نتیجه و پیشنهاد

از آنچه در این تحقیق گذشت می‌توان نتیجه گرفت، عواملی که تحت عنوان جهات تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی در قانون معرفی شده‌اند، در بخش قابل توجهی بین شکایات مذکور اشتراک دارند. بخش عمده‌ای مشترک بین تجدیدنظر و فرجام هستند و تعداد اندکی مشترک بین تجدیدنظر و اعاده دادرسی هستند.

بیان قانونگذار در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. که مواردی را تحت عنوان جهات تجدیدنظر اعلام کرده، هم در اصل آوردن چنین ماده‌ای و هم در تعداد جهات، به شدت قابل انتقاد است و با توجه به ماهیت تجدیدنظر که مرحله دوم دادرسی است، لازم است با حذف ماده یاد شده و برقراری وضعیتی که در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) بود، امکان استناد آسان به هر اشکالی در رسیدگی دادگاه بدوی، در دادگاه تجدیدنظر فراهم شود.

بیان قانونگذار در بر شمردن جهات نقض در دیوان کشور نیز ناقص و حاوی تعارضاتی است و پیشنهاد می‌شود، در بیان موارد نقض در دیوان به بیان کلی ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م. که مخالفت رأی با موازین شرعی و مقررات قانونی را جهت نقض در دیوان کشور معرفی کرده، اکتفا شود و از ورود به جزئیات که نمی‌تواند جامع باشد و حاوی اشکالات و تعارضاتی است خودداری شود.

در اعاده دادرسی، جهات مقرر در بندهای ۱ تا ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. که در تجدیدنظر و فرجام نیز موجب نقض می‌شوند، با در نظر گرفتن این که اعاده دادرسی

مربوط به مواردی است که واقعیتهای در جریان دادرسی مخفی مانده که کشف آن در جریان دادرسی می‌توانسته در رای دادگاه موثر باشد، با ماهیت اعاده دادرسی سازگار نیستند و ضرورتی به آوردن این موارد در جهات اعاده دادرسی نیست. بنابراین پیشنهاد می‌شود، جهات اعاده دادرسی منحصر به بندهای ۵ تا ۷ ماده یاد شده شوند.

منابع

- احمدی، نعمت (۱۳۷۵). آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات اطلس.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۴). آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته). ج ۲. تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین). ج ۲. تهران: گنج دانش.
- قلی‌زاده، احد (۱۳۸۲). آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۳). اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- قهرمانی، نصرالله (۱۳۸۶). مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی. ج ۱. تهران: انتشارات خرسندی.
- کریمی، عباس (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- کشاوری صدر، سیدمحمدعلی (۱۳۵۱). تجدید رسیدگی. طرق فوق‌العاده رسیدگی مدنی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۸). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. ج ۲. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۵). آیین دادرسی مدنی. ج ۲. تهران: گنج دانش.
- مردانی، نادر، حاتمی، علی‌اصغر، بهشتی، محمدجواد و حبیب‌آگهی، علیرضا، (۱۳۷۲). آیین دادرسی مدنی. تهران: نشر یلدا.

- معاونت آموزش دادگستری استان تهران (۱۳۸۴). مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضایی قضات دادگستری استان تهران. ج ۵. اصفهان: انتشارات دادیار.
- معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۷). مجموعه نشست‌های قضایی مسایل آیین دادرسی مدنی. ج ۲. تهران: انتشارات جاودانه.
- واحدی، جواد (۱۳۷۱). «اعاده دادرسی در امور مدنی». تحولات حقوق خصوصی (زیر نظر دکتر ناصر کاتوزیان). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۷). آیین دادرسی مدنی. ج ۲. تهران: نشر میزان.